سيماي دنيا در نهج‌البلاغه

حسينعلي كيخا

(كارشناس ارشد فلسفه و كلام اسلامي)

چكيده

در نهج‌البلاغه، دنيا زياد مورد نكوهش قرار گرفته، به گونه‌اي كه ممكن است چنين برداشت شود كه دنيا مايه درد سر و پديده زشتي است كه موجب فريب و گم‌راهي انسان مي‌شود؛ اما واقعيت آن است كه اولاً، حضرت علي عليه‌السلام در كنار نكوهش دنيا، گاه آن را تحسين كرده‌اند. در واقع، اين دل‌بستگي‌ها و تعلّقات روحي به دنيا است كه پيامدهاي ناگوار و تبعات سوئي به دنبال دارد و همين‌ها مورد مذمّت قرار گرفته است. ثانيا، مخاطب حضرت علي عليه‌السلام قاسطين، ناكثين و مارقين هستند و آن حضرت از نوع نگرش آنها نسبت به دنيا بيزار و متنفّرند و ديد آنها را نسبت به دنيا مورد سرزنش قرار مي‌دهند.

كليدواژه‌ها: دنيا، مذمّت، مدح، آخرت، تعلّق، زهد.

مقدّمه

عنوان مقاله‌اي كه تقديم حضور مي‌گردد «سيماي دنيا در نهج‌البلاغه» است. اين مقاله توشه‌اي ناچيز است كه نويسنده به اندازه وسع خود از درياي بي‌كران نهج‌البلاغه برگرفته است. در اين نوشتار سعي شده است كه از يك جانبه‌نگري پرهيز، و با استناد به سخنان خود آن حضرت، نگاه جمعي (اعم از نگاه منفي و مثبت نسبت به دنيا) مورد بررسي قرار گيرد.

بررسي لغوي و مفهومي «دنيا»

كلمه «دنيا» مؤنث «أدني» و صفت تفصيلي است، به معناي نزديك‌تر1 كه در اثر كاربرد و استعمال زياد، غالبا موصوف آن حذف مي‌شود. اين كلمه اگرچه امروزه به معناي اسم هم به كار مي‌رود ـ مثلاً، گفته مي‌شود: دنياي حيوانات، دنياي ارتباطات و دنياي مادي ـ اما در آيات و روايات، معناي وصفي آن لحاظ شده است.

 در قرآن كريم، در بيش از هفتاد آيه، دنيا با موصوف ذكر شده كه موصوف آن كلمه «حياة» است؛ مثل:

 ـ «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (انعام: 32)؛

 ـ «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حديد: 20)؛

 و در بعضي آيات‌ديگر وصف آسمان قرار گرفته است:

 ـ «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ.» (صافّات: 6)

 برخي واژه «دنيا» را از «دنائت» به معناي پستي و حقارت دانسته‌اند.2 اما به نظر نمي‌رسد در اين واژه چنين حيثيتي ملحوظ باشد؛ زيرا در مقابل كلمه «دنيا» كلمه «آخرت» به كار رفته است. اگر دنيا در مفهوم «پست‌تر» به كار رفته بود، مناسب اين بود كه در قبال آن، واژه «عليا» و «اشرف» و نظاير آن، كه متضمّن ارزش بيشتر

و والاتر است، استفاده شود.3

 در نهج‌البلاغه هم در سه جا، اين كلمه با موصوف ذكر

شده است: «الحياة الدنيا»4 و در يك جا هم به شكل نكره مخصصّه آمده: «يتنافسون في دنيا دنيّة»5 (در به دست آوردن دنياي پست بر يكديگر سبقت مي‌گيرند) اما در ساير جاها، بدون موصوف، و معرفه آمده است.

توصيف و تشبيه دنيا

حضرت علي عليه‌السلام دنيا را با آثار و صفاتي معرفي مي‌كند كه گاه جنبه منفي دارند؛ مانند:

 ـ دنيا انسان را مغرور مي‌كند؛6

 ـ به او ضرر مي‌رساند؛7

 ـ مار سمّي لطيف و نرم؛8

 ـ آب شور دريا كه نوشنده را نه تنها سيراب، بلكه تشنه‌تر مي‌كند؛9

 ـ سايه زودگذر؛10

 ـ مهماني كه شبي را در جايي مي‌گذراند و صبح كوچ مي‌كند؛11

 ـ خوابي كه شخص خوابيده مي‌بيند.12

 ـ در شهوت‌ها و خواهش‌هاي نفساني پوشيده شده است.13

 ـ با زينت غرور خود را مي‌آرايد.14

 ـ بسيار فريبنده و زيان رساننده است.15

 ـ دگرگون شونده و ناپايدار است.16

 ـ فناپذير و مرگبار است.17

 ـ كشنده‌اي تبه‌كار است.18

 گاهي هم در كلمات ايشان دنيا جنبه مثبت دارد؛ مانند:

 ـ تذكردهندگي دنيا؛19

 ـ صداقت‌نمايي دنيا؛20

 ـ پنددهندگي دنيا؛21

 ـ محل عبادت دوستان خدا؛22

 ـ محل نزول وحي الهي؛23

 ـ و جاي داد و ستد دوستان خداست كه رحمت خدا را به دست مي‌آورند و بهشت سودشان مي‌شود.24

 در آغاز، ممكن است چنين تصور شود كه امام علي عليه‌السلام آدمي را به ترك دنيا، تلاش و كوشش، انتظار مرگ، گوشه‌نشيني و رخوت و سستي دعوت مي‌كند، ميل و رغبت به زندگي را در انسان خاموش مي‌كند و او را به صورت شخصيتي سست عنصر تبديل مي‌كند؛ اما حقيقت امر اين است كه زهد دنيوي، كه مورد سفارش آن حضرت است، به معناي دست برداشتن از كار و كوشش و كناره‌گيري و عزلت‌پيشگي نيست. رفتار اجتماعي آن حضرت بهترين سند اين مدعاست.

مدح و مذمّت دنيا

دنيا چيزي نيست جز همين كرات، افلاك، درختان، آب، خاك و هوا كه اينها را به عنوان آيات و نشانه‌هاي خدا مي‌دانيم، و خود اين طبيعت يكي از راه‌هاي خدايابي و خداشناسي محسوب مي‌شود. و به تعبير عرفا، مظهر اسماء و صفات الهي است و نبايد بد و ناپسند باشد. دنيا به عنوان يك امر عيني و خارجي، نمي‌تواند متعلّق مذمّت يا ستايش قرار گيرد، بلكه وقتي پاي اختيار و انتخاب ما به ميان مي‌آيد، مي‌تواند صورت ارزشي و يا ضدارزشي به خود بگيرد. پس در واقع انتخاب ماست كه متّصف به خوبي و بدي مي‌شود و مجازا به دنيا نسبت داده مي‌شود. حضرت علي عليه‌السلام در برخورد با كسي كه دنيا را نكوهش مي‌كرد، فرمودند:

«ما الدنيا غرّتك و لكن بها اغتررت»؛25 دنيا تو را فريب نداده است، بلكه تو فريب دنيا را خورده‌اي.

 دنيا هرگز فريب نمي‌دهد، اين انسان است كه فريب مي‌خورد. در صورتي دنيا فريب‌دهنده بود كه يك‌جانبه عمل مي‌كرد و يك طرف را نشان مي‌داد. ولي دنيايي كه قدرت و سلامتي را نشان مي‌دهد، در كنارش ضعف و ناتواني را هم نشان مي‌دهد. در كنار عزّت و اوج، ذلّت و نشيب را هم مي‌نماياند.

 گول زدن در جايي مصداق پيدا مي‌كند كه فقط طرف لذايذ و خوشي‌هايش را به ما نشان مي‌داد و طرف ديگر را از ما كتمان مي‌كرد. اما دنيا هم ورق خوبي‌ها و خوشي‌هايش را به ما ارائه مي‌دهد، و هم ورق ناخوشي‌هايش را؛ ولي اشتباه از ماست كه يك ورق را مي‌خوانيم و ورق ديگر را ناديده مي‌گيريم.

«انت المتجرّم عليها ام هي المتجرّم عليك»؛26 آيا تو نسبت به دنيا جرم مرتكب شده‌اي يا دنيا به تو جرم كرده است؟

 در ايقاظ العلماء و تنبيه الامراء ملّااحمد كوزه كناني آمده است:

اي نفس! دنيا را سرزنش مكن و مگو دنيا خانه نيرنگ و فساد و غرور است. دنيا چنين نيست، مگر در نزد كم‌خردان و كساني كه خودفراموشي و ناداني عارضشان شده است. اگر دنيا ـ در حقيقت ـ خانه فريب بود، انسان از آغاز پيدايش و تولّد تا وقت مرگ، همواره با نعمت و خوشي روبه‌رو بود، سپس ناگهان دنيا نعمت را از انسان مي‌گرفت، در حالي كه واقعيت چنين نيست. انسان در دنيا با حالات مختلفي روبه‌رو مي‌شود: يك روز اندوهگين و روزي ديگر خوش است، روزي لذت مي‌برد و ديگر روز در رنج و عذاب است. اگر چيزي تمام آنچه را كه در طبعش است به تو نشان بدهد، در حقّ تو انصاف [كرده] و تو را پند داده است. فريب‌كار كسي است كه در طبعش خوبي و بدي باشد، خوبي را به تو نشان دهد و بدي را از او تو بپوشاند. نيرنگ و فريب از ناحيه خود انسان است.27

«و هي و إن غرّتكُم منها فقد حذَّرتكُم شرَّها»؛28 دنيا گرچه از جهتي شما را مي‌فريبد، ولي از جهت ديگر شما را از بدي‌هايش مي‌ترساند.

دنيا؛ سكّه دورو

«من اَبصَر بصّرتهُ و من اَبصَر اليها اَعمَتهُ.»29

 در اين عبارت، حضرت علي عليه‌السلام به صراحت بيان مي‌نمايند كه دنيا مي‌تواند دو نقش مثبت و منفي، سازندگي و تخريب داشته باشد، هم مي‌تواند مايه تربيت و سازندگي باشد و هم مي‌تواند مايه نابينايي و گم‌راهي شود. اگر انسان با چشم بصيرت به دنيا نگاه كند به او درس و پند مي‌دهد، و وسيله نجات و صعود در كمالات روحي و معنوي مي‌گردد. و نيز دنيا مي‌تواند انسان را كور كند و بر روي چشم حقيقت‌بين او پرده افكند و وسيله هلاكت و نابودي‌اش گردد. دنيا سكّه‌اي دو روست كه در نهج‌البلاغه هر دو روي آن، هم طرف برد و هم طرف باخت آن، نمايانده شده است. اگر خواندن يك روي آن انسان را فريب مي‌دهد خواندن طرف ديگر مي‌تواند به انسان پند دهد. اگر يك طرف او را مغرور مي‌كند، طرف ديگر او را متواضع مي‌سازد. نقش دنيا فقط كور كردن نيست، بلكه بينا كردن هم هست؛ هم مي‌تواند انسان را كور كند و هم مي‌تواند بصيرت و بينايي دهد. البته به انتخاب و گزينش ما بستگي دارد كه كدام طرف را براي قرائت انتخاب كنيم؛ طرف «من ابصر بها» يا طرف «من ابصر اليها» را، كه هر يك آثار، نتايج و پيامدهاي خاص خود را خواهد داشت.

 دنيا، هم جايگاهي خوب است و هم جايگاهي بد. خوب يا بد بودن آن وابسته به اين است كه ما از چه زاويه‌اي به آن بنگريم و چه برداشتي از دنيا داشته باشيم. نحوه نگرش ما نسبت به دنياست كه موجب مي‌شود وصف خوب يا بد به خود بگيرد.

«وَ لَنعمَ دارٌ من لم يَرضَ بها دارا و محّل من لَم يُوَطّنا مَحَلاً»؛30 دنيا چه خوب خانه‌اي است براي آن كس كه آن را جاودانه نپندارد، و خوب محلي است براي آن كس كه آن را وطن خويش انتخاب نكند.

 در روز قيامت، گروهي از مردم هستند كه از دنيا تقدير و تشكر مي‌كنند، به خاطر اينكه با گذشت ايّام، مُذّكر و يادآور آنها شد و براي آنها از سرگذشت و اوضاع و احوال افراد گذشته سخن گفت و آنها را نصيحت كرد ـ و البته آنها هم حرف‌شنو و پندپذير بودند.

«حَمِدَها آخَرون يومَ القيامة؛ ذكَّرتهم الدنيا فتذكّروا، و حدّثتهم فصدّقوا، و وَعَّظتهم فأتّعَظُوا»؛ مردمي ديگر در روز قيامت آن را مي‌ستايند؛ كساني كه دنيا حقايق را به يادشان آورد، يادآور آن شدند، از رويدادها برايشان حكايت كرد و تصديقش كردند، و اندرزشان داد و پند پذيرفتند.

دنياي مذموم

آنچه از دنيا مذمّت شده، علاقه و وابستگي روحي و قلبي به دنياست كه موجب ركود انساني مي‌شود و او را از هدف اصلي آفرينش باز مي‌دارد. البته ميل و علاقه به دنيا به صورت يك امر طبيعي نبايد مذموم باشد؛ چون اين علاقه بر مبناي حكمت و مصلحت الهي در طبيعت انسان نهاده شده است. اگر اين ميل نبود هيچ پيشرفت و تمدني شكل نمي‌گرفت. اگر تمدن‌هاي اسلامي شكل گرفته بر مبناي همين خواسته دروني بوده است.

 علاقه به امور دنيا، به زن و فرزند، مال و ثروت، و جاه و قدرت، سنّت و فطرت الهي است، وسيله چرخش زندگاني اين جهان است. اگر اين علايق از بشر گرفته شود، اجتماع انساني مختل شده، مي‌خوابد. حركت زندگي، كمال زندگي و حيات آدمي متوقف بر آن علايق است. اما اگر اين علاقه تبديل به هدف شود و به شكل بند و زنجير درآيد، اين شكل علاقه از نظر اسلام، مردود است. سرگرم شدن به آن علاقه‌ها، و رضايت، قناعت و اكتفا بدان موجب ركود و توقف انسان مي‌شود و اين مذموم است.

 اگر به دنيا به عنوان هدف نگاه شود اين نگاه امراضي روحي ـ رواني به دنبال مي‌آورد و روزنه‌هاي بينايي دل را مسدود مي‌كند و صفا و لطافت آن را مي‌گيرد.

«من اَبصر اليها اَعمَتهُ»؛31 كسي كه چشم به دنيا بدوزد و با چشم دل به او بنگرد دنيا كورش مي‌كند و از راه پيمودن كمال بازش مي‌دارد.

«تَعبّدوا للدنيا اي تعبُّدٍ و آثروها اي ايثار»؛32 دنيا را چگونه پرستيدند و چگونه آن را بر خود برگزيدند.

«يَتنافسون في دنيا دنيَّه»؛33 در اين پرستش و عبوديت بر يكديگر پيش مي‌گيرند.

 در نتيجه، دچار امراضي مي‌شوند؛ از قبيل:

«همٍّ لا يُغِبُّهُ، و حِرصٍ لا يتركُهُ، و اَمَلٍ لا يُدرِكُهُ»؛34 اندوهي رها نشدني، حرصي جدانشدني، و آرزويي نايافتني.

دنياي ممدوح

جابربن عبداللّه انصاري مي‌گويد: با حضرت علي عليه‌السلام در بصره بوديم؛ هنگامي كه جنگ با دشمنان تمام شد، در پايان شب به سراغ ما آمدند. ما با يكديگر درباره دنيا صحبت مي‌كرديم. پرسيدند: درباره چه سخن مي‌گوييد؟ جواب داديم: درباره سرزنش دنيا، حضرت عليه‌السلام فرمودند: چرا دنيا را سرزنش مي‌كني، اي جابر؟ سپس حمد و سپاس خدا را شروع كردند و بعد فرمودند:

«الدنيا منزِلُ صِدقٍ لِمَن صَدَّقَها، و مَسكَنُ عافيةٍ لِمَن فَهِمَ عَنها، و دارُ غِنًي لِمَن تَزَوَّدَ مِنها، مَسجدُ انبياء اللّه و مَهبَطُ وحيهِ و مُصَلَّي ملائكتهِ و مَسكَنُ أحِبائه و مَتجَرُ أوليائِه، إكتسبُوا فيها الرحمة و رَبِحُوا منها الجنّة»؛35 دنيا خانه راست‌گويي است براي كسي كه پذيرا باشد، و جاي سلامتي است نسبت به كسي كه بفهمد، و سراي بي‌نيازي است براي كسي كه از آن توشه برگيرد. سجده‌گاه انبياي خدا، محلّ وحي او، مصلّاي ملائكه، محل سكونت دوستان خدا و جاي تجارت مقرّبان اوست كه رحمت خدا را به دست مي‌آورند و بهشت سودشان است.

رابطه دنيا با آخرت

در جهان‌بيني اسلامي، دنيا از آخرت منفصل و جدا نيست، بلكه رابطه اين دو به گونه‌اي است كه اگر دنيايي نباشد، بهشت و دوزخي هم نخواهد بود؛ زيرا زمينه بهشت و دوزخ در همين دنيا فراهم مي‌شود. رابطه اين دو از نوع رابطه كاشت و برداشت است.

«فَتَزَودّوا في الدنيا من الدنيا ما تَحرُزونَ اَنفُسَكُم به غدا.»36

 پس در اين دنيا و از همين دنيا توشه برگيريد تا فردا خود را با آن حفظ نماييد. در اين عبارت، به صراحت آمده است كه توشه آخرت «في الدنيا» و «من الدنيا» است. توشه اخروي يا علم است يا عمل، كه هر دو از اموري دنيوي‌اند و در همين دنيا تحقق پيدا مي‌كنند.

 از امور معنوي مثل تقوا، زهد، عبادت، خوف و خشيت الهي به زاد و توشه تعبير شده و اين به خاطر نقشي است كه همانند توشه دنيوي دارند؛ زيرا هر يك در جاي خود، صاحب و همراهش را نگه‌داري مي‌كند: يكي از عذاب گرسنگي محسوس و ديگري در سفر اخروي از عذاب گرسنگي معقول.37

 در جاي ديگر، از دنيا به «ممرّ» (گذرگاه و راه عبور) ياد شده است:

«فخذوا من ممرّكم لِمَقَركُم»؛38 پس از گذرگاه خويش براي سرمنزل جاودانه توشه برگيريد.

 «و بالدنيا تُحرزُ الآخرة»؛39 با دنيا توشه آخرت فراهم مي‌شود و چون چنين است. پس:

 «فَتَزوّدوا في ايّام الفناء لايّام البقا»؛40 پس در اين دنياي نابودشدني، براي زندگي جاويدان آخرت، توشه برگيريد.

 «اُمرتُم فيها بالزّاد»؛41 به جمع‌آوري زاد و توشه فرمان داده شده‌ايد. پس دنيا نقش آلي دارد، نه اصالي، و مطلوب بالعرض است، نه بالذات.

 «فيها اُختبرتُم و لغيرها خُلقتُم»؛42 شما را در دنيا آزموده‌اند و براي غير دنيا آفريده‌اند.

 همچنين حضرت علي عليه‌السلام از دنيا به سجده‌گاه دوستان خدا، فرودگاه وحي الهي، و جايگاه تجارت دوستان خدا نيز ياد كرده است.43

زهد

نقطه مقابل علاقه و حبّ دنيا، «زهد» و بي‌علاقگي است. حضرت علي عليه‌السلام زهد را به قدرت روحي تفسير مي‌كند، نه به ضعف اقتصادي؛ به اين معنا كه انسان از ناحيه اخلاقي بايد آن‌قدر قوي و نيرومند باشد كه دنيا نتواند او را اسير و برده خود گرداند.

«الزُهدُ كُلُّهُ بين كلمتين من القرآن. قال اللّه سبحانهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَي مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»»؛44 زهد بين دو كلمه از قرآن است كه خداي سبحان فرمود: تا بر آنچه از دست شما رفته حسرت نخوريد، و به آنچه به شما رسيده شادمان مباشيد.

 وقتي انسان از ناحيه روحي به اين مقام رسيد، كه اگر دنيا به او رو آورد، شادي زده و اسير نگرديد، و اگر از او گرفته شد، احساس شكست نكرد، در اين صورت، او زاهد است. در جاي ديگر مي‌فرمايند:

«الزَّهادةُ قِصَرُ الاملِ و الشُكرُ عِند النِعَمِ و التَّورعُ عند المَحارم»؛45 «زهد» يعني: كوتاه كردن آرزوها، و شكرگزاري در برابر نعمت‌ها و پرهيز در برابر محرّمات.

 همچنين آن حضرت زهد در دنيا را مايه بصيرت و بينايي معرفي مي‌كنند؛ بدين صورت كه زاهد، كه عيوب را مي‌بيند، به زهد دستور داده شده و در نتيجه، خداوند او را بر عيب‌هاي دنيا بينا مي‌گرداند:

«ازهَد في الدنيا يُبَصِّرُكَ اللّهُ عوراتِها»46

برخورد امام با افراط و تفريط دنيا

حضرت علي عليه‌السلام در شهر بصره وارد منزل علاءالدين بن زياد شدند؛ خانه وسيعي بود. به او تذكر دادند: اين خانه وسيع را در دنيا براي چه مي‌خواهي، با اينكه در آخرت به آن نيازمندتري؟ علاءبن زياد گفت: يا اميرالمؤمنين! از برادرم خدمت شما شكايت مي‌كنم: عبايي پوشيده و ترك زندگي و زن و فرزند نموده و مشغول عبادت شده است! امام عليه‌السلام فرمودند: او را بياوريد. وقتي برادر علاء، عاصم‌بن زياد، را آوردند، امام خطاب به او فرمود: اي دشمن جان خود! شيطان در تو راه يافته و هدف توطئه‌هايش قرار گرفته‌اي. آيا به خانواده و فرزندانت رحم نمي‌كني؟ تو خيال مي‌كني كه خداوند خوبي‌ها را بر تو حلال كرده، اما در واقع، دوست ندارد كه از آنها استفاده كني؟

 مي‌بينيم كه امام عليه‌السلام علاءبن زياد را در اسراف و زياده‌روي و دنيازدگي نكوهش مي‌كنند كه خانه‌اي با اين وسعت را براي چه مي‌خواهي؟ و بعكس، برادرش را در ترك دنيا سرزنش مي‌كنند و به او گوشزد مي‌نمايند كه خداوند دنيا و نعمت‌هاي آن را براي انسان آفريده و كناره‌گيري و ترك دنيا درست نيست. و آن‌گاه كه عاصم‌بن زياد استدلال مي‌كند: پس چرا شما با اين لباس خشن و آن غذاهاي ناگوار به سرمي بريد؟ امام عليه‌السلام پاسخ مي‌دهند: وظيفه من چيز ديگري است، خدا بر امامان حق و عدل واجب كرده است كه بر خود سخت گيرند و مانند طبقه ضعيف مردم زندگي كنند تا تهي‌دستي و نداري فقرا قابل تحمّل شود و سر از فرمان خدا برنتابند.47

جمع‌بندي

اگرچه انسان موجودي است كه مقصد و جايگاه اصلي او آخرت و آن هم تقرّب و لقاء اللّه است، و براي بقا آفريده شده و به تعبير ديگر موجودي ابدي است، و تاريخ انقضا و نابودي ندارد. ولي تنگه و گذرگاه عبورش به آن جايگاه، همين دنيا است كه به ناچار بايد از آن عبور كرده و توشه لازم در آنجا را تهيه كرده و به همراه خود ببرد.

 نحوه زندگي اخروي هر كسي بايد در اين دنيا شكل بگيرد و بهشت و جهنم خود را به دست خود ساخته و به همراه ببرد. كساني كه اهل فكر و دل هستند، و كمالات معنوي و وجودي را فراهم نموده‌اند از همين دنيا به دست آورده‌اند. اما نگاه آنها به دنيا و بردا شت آنها از دنيا و چگونگي برخورد آنها با دنيا رنگ و شكل خاص به خود را داشته است. يكي از علل عمده نگاه منفي حضرت علي عليه‌السلام نسبت به دنيا ناشي از نگرش كساني است كه به اسم خليفه مسلمانان در ميان مردم مطرح بودند، و به تعبير خود حضرت مانند شتر گرسنه‌اي كه به جان گياه بهاري مي‌افتد، آنها به جان دنيا و اموال مسلمانان تاخته بودند.48 از اين‌رو، حضرت مي‌خواهد اين فضاي فكري و عطش روحي و دل‌دادگي حاكم بر جامعه آن روز را بشكند يا كمرنگ‌تر كند.

پى نوشت ها

1ـ ر.ك. محمّدتقى مصباح، اخلاق در قرآن، چ دوم، تهران، اميركبير، 1373.

2ـ على‌اكبر دهخدا، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، 1373، ج 23، ص 284.

3ـ محمّدتقى مصباح، پيشين، ص 181.

4ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 34، ص 86؛ خ 152، ص 284؛ خ 230، ص 466.

5ـ همان، خ 151، ص 278.

6 و 7ـ همان، ح 415، ص 728.

8ـ همان، ح 119، ص 652؛ ن 68، ص 608.

9ـ شيخ محمّدتقى تسترى، بهجُ‌الصباغه فى شرح نهج‌البلاغه، تهران، اميركبير، 1376، ج 11، ص 676 به نقل از: محمّدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 3، ص 205،¶ح 24.

10 و 11ـ همان،ج12،ص11،به نقل‌از: ديوان اميرالمؤمنين، ص 125.

12ـ شيخ محمّدتقى تسترى، پيشين، ج 12، ص 11.

13ـ نهج‌البلاغه، خ 111، ص 210.

14 و 15 و 16 و 17 و 18ـ همان، ص 212.

19 و 20 و 21 و 22 و 23 و 24ـ همان، ح 131، ص 656.

25ـ همان، خ 223، ص 458.

26ـ همان. ح 131، ص 654.

27ـ احمدبن عبداللّه كوزه كنانى تبريزى، ايقاظ العلماء و تنبيه الامراء، چ دوم، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1406، ص 176.

28و 29 و 30ـ نهج‌البلاغه، خ173، ص328/خ82،ص128/خ223،ص458.

31ـ همان، خ 82، ص 128.

32ـ همان، خ 111، ص 212.

33ـ همان، خ 151، ص 278.

34ـ همان، ح 228، ص 676.

35ـ شيخ محمّدباقر محمودى، نهج‌السعادة فى مستدرك نهج‌البلاغه، نجف‌الاشرف، مطبعة النعمان، 1385ق، ج 1، ص 397.

36 و 37ـ ابن ميثم بحرانى، شرح نهج‌البلاغه، چ دوم، دفتر نشر الكتاب، 1404، ج 2، ص 145 / ص 165.

38 و 39 و 40ـ نهج‌البلاغه، خ 203، ص 424 / خ 156، ص 290 / خ 157، ص 292.

41ـ همان، خ 183، ص 354.

42ـ همان، خ 203، ص 424.

43ـ ر.ك. همان، ح 131، ص 656.

44ـ همان، ح 439، ص 734.

45ـ همان، خ 81، ص 128.

46ـ ابن ميثم بحرانى، پيشين، ج 5، ص 437 / ابن ابى‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، قم، اسماعيليان، ج 19ـ20، ص 339.

47 و 48ـ نهج‌البلاغه، خ 209، ص 430 / خ 3.